جلسه 1645

شنبه 3/09/97

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم اجمعین.

بحث در این بود که مرحوم نائینی فرمود: اگر دو خطاب متعارض بالعرض بودند آیا جمع عرفی بین اینها راه دارد یا ندارد؟

مرحوم نائینی فرموده جمع عرفی در خطابین متعارضین بالعرض راه ندارد. مثلا شارع فرموده است: اکرم العالم، در خطاب دیگری فرموده است یجب اکرام الهاشمی. و ما از خارج فهمیدیم که اکرام هر دو واجب نیست. لازم خطاب یجب اکرام الهاشمی این خواهد شد که فلایجب اکرام العالم با توجه به اینکه ما می دانیم اگر اکرام هاشمی واجب باشد پس اکرام عالم واجب نیست چون علم اجمالی داریم که اکرام هر دو واجب نیست. آیا این مدلول التزامی خطاب یجب اکرام الهاشمی که این خواهد بود که فلایجب اکرام العالم قرینه می شود که اکرم العالم را حمل بر استحباب کنیم؟ عرض کردیم مرحوم نائینی فرموده نخیر قرینه نمی شود و اینها با هم تعارض می کنند. چون علم اجمالی از خارج خطابی را که ظهور در قرینیت ندارد ظاهر در قرینه نمی کند. اگر نکته تقدیم خطاب اظهر بر ظاهر قرینیت باشد، این خطاب یجب اکرام الهاشمی قرینیت پیدا نمی کند در ظهور اکرم العالم که آن را حمل بر استحباب بکنیم. اگر نکته تقدیم اقوائیت ظهور است، خطاب یحرم اکرام الهاشمی اقوائیت ظهور ندارد که فلایجب اکرام العالم تا مقدم بشود بر ظهور اکرم العالم.

شاهدی هم بر تأیید فرمایش مرحوم نائینی ذکر شد، گفته شد که ضابط جمع عرفی بین دو خطاب منفصل این است که فرض کنیم اینها در مجلس واحد صادر شده اند، اگر عرف احساس تنافی نکرد بین این دو خطاب، این معنایش این است که جمع عرفی بین این دو هست. مثلا اکرم العالم و لابأس بترک اکرام العالم، اگر در مجلس واحد صادر بشود عرف احساس تنافی نمی کند بلکه ظهور پیدا می کند این خطاب در استحباب اکرام عالم، حالا هم که منفصل از هم ذکر بشوند، در یک مجلس بگویند اکرم العالم و در یک مجلس دیگر بگویند لابأس بترک اکرام العالم، عرف بین این دو جمع عرفی می کند. اما در مانحن فیه مولا اگر فرض کنیم در مجلس واحد گفت اکرم العالم ویجب اکرام الهاشمی، صرف اینکه از خارج ما علم داریم به عدم وجوب اکرام هر دو، تأثیری در ظهور این دو خطاب ندارد ولو در مجلس واحد صادر بشود.

اقول: این فرمایش مرحوم نائینی به نظر ما ناتمام است، وعرف بین خطاب اکرم العالم و خطاب یجب اکرام الهاشمی بعد از علم خارجی به اینکه اکرام هر دو واجب نیست جمع می کند. و حمل می کند اکرم العالم را بر استحباب. و این فرمایشاتی که مرحوم نائینی مطرح کرد و یا در تقریب کلام ایشان ذکر شد درست نیست.

اما اینکه فرمود: یجب اکرام الهاشمی به صرف علم اجمالی از خارج به اینکه هر دو واجب نیست هم اکرام عالم و هم اکرام هاشمیريال قرینیت پیدا نمی کند نسبت به خطاب اکرم العالم، جوابش این است که قرینیت خطاب اظهر نسبت به خطاب ظاهر قرینیت نوعیه است نه قرینیت شخصیه که مفاد خطاب است. قرینیت نوعیه یعنی اینکه عرف وقتی تنافی می بیند بین دو خطاب ولو این تنافی ناشی باشد از علم اجمالی خارجی، وقتی تنافی دید عرف بین دو خطاب کدامیک از این دو خطاب را صالح بداند برای تفسیر دیگری. این می شود قرینیت نوعیه. انصافا وقتی شما علم اجمالی پیدا کردید به اینکه اکرام عالم و هاشمی معا واجب نیست، تنافی رخ داد بین خطاب اکرم العالم و خطاب یجب اکرام الهاشمی، بعد از این عرف می گوید خطاب یجب نص است در وجوب یا اظهر است در وجوب، واین را صالح می داند برای اینکه بگوید پس خطاب اکرم العالم مراد جدی اش وجوب نیست با توجه به اینکه ما از خارج می دانیم که اکرام هر دو واجب نیست. و بیش از این هم ما نیاز نداریم در قرینیت و یا اقوائیت ظهور. یجب اکرام الهاشمی بعد از ملاحظه اینکه لازمه اش عدم وجوب اکرام عالم است چون علم اجمالی داریم اگر اکرام هاشمی واجب باشد اکرام عالم واجب نیست، بعد از ملاحظه این مطلب مفاد یجب اقوی است در وجوب از مفاد اکرم که صیغه امر است. خب یجب اکرام الهاشمی یک لازم هم که پیدا کرد که وإذا وجب اکرام الهاشمی فلایجب اکرام العالم، چون ما از خارج اینطور علم اجمالی پیدا کردیم. پس وجهی ندارد ما منع کنیم از قرینیت نوعیه یجب اکرام الهاشمی ویا اقوائیت ظهور در آن.

بله خطاب اکرم العالم هم لازمش این است که اگر این ظهور مطابق با مراد جدی باشد و اکرم العالم مراد جدی اش وجوب اکرام عالم باشد پس اکرام هاشمی واجب نیست، ولکن این لازم الظهور است در خطاب اکرم العالم است، ولی در خطاب یجب اکرام الهاشمی اینکه إذا وجب اکرام الهاشمی فلایجب اکرام العالم لازم النص یا لازم الاظهر است. بیش از این در جمع عرفی بالوجدان لازم نیست.

بله اینکه می گوئیم لازم یجب اکرام الهاشمی این است که فلایجب اکرام العالم، این لازم غیر بیّن است ظهور کلام نیست، والا اگر آن علم به عدم وجوب هر دو فعل ناشی باشد از یک قرینه واضحه عقلیه یا عقلائیه یا شرعیه، که او مورد بحث نیست. مثل خطاب صلّ صلاة الجمعة با خطاب تجب صلاة الظهر، اینکه هر دو نماز در یک روز واجب نیست او ناشی از علم خارجی نیست بلکه ناشی از یک قرینه واضحه شرعیه است. قرینه واضحه شرعیه یا عقلیه یا عقلائیه اگر بر این باشد که هر دو واجب نیست معا، او لازم بیّن بالمعنی الاخص درست می کند برای خطاب. آنوقت تجب صلاة الظهر لازم بیّن بالمعنی الاخصش این می شود که فلاتجب صلاة الجمعة. او مورد بحث نیست. مرحوم نائینی هم در آنجا اشکال ندارد. اشکال مرحوم نائینی در جائی است که علم به عدم وجوب کلا الفعلین ناشی باشد از علم خارجی بدون یک قرینه واضحه عقلیه یا عقلائیه یا شرعیه که متصل است عرفا به خطاب. در اینجا مرحوم نائینی منکر جمع عرفی است. ما این را از ایشان نمی پذیریم.

یک مطلبی هم در بحوث هست، ایشان فرموده: خطاب یجب اکرام الهاشمی یک لازم بیّن بالمعنی الاخص کلی دارد. بله اینکه یجب اکرام الهاشمی فلایجب اکرام العالم للعلم بعدم وجوب اکرامهما معا، بله این نیاز دارد به آن علم خارجی. ولکن این خطاب یجب اکرام الهاشمی یک لازم بیّن بالمعنی الاخصی دارد که او اصلا متصل به خطاب است، وآن این است که هر گاه امر دائر باشد که این خطاب نص یا اظهر دروغ باشد و یا یک خطاب ظاهر مراد جدی نباشد، من می گویم که آن خطاب ظاهر مراد جدی نیست. کلما دار الامر بین أن یکون هذا النص کاذبا أو یکون ظاهر خطاب آخر غیر مراد فالمتعین هو الثانی. خطاب یجب اکرام الهاشمی یک مدلول عرفی واضح دارد، این نیاز ندارد به قرینه خارجیه، بلکه مفاد عرفی التزامی خطاب یجب اکرام الهاشمی است. وآن این است که هر گاه امر دائر بشود که من خطاب یجب اکرام الهاشمی که نص هستم در وجوب اکرام هاشمی من کاذب باشم و یا ظهور خطاب دیگر مراد جدی نباشد، بگوئید که ظهور خطاب دیگر مراد جدی نیست، دست از نص من بر ندارید. این یک ارتکاز عقلائی است که این ارتکاز عقلائی منشأ جمع بین خطاب نص وظاهر می شود، این ارتکاز عقلائی به مثابه قرینه لبیه متصله است، این قرینه لبیه متصله به هر خطابی چسبیده است و می گوید که هر گاه امر دائر بشود که دست از نص من بردارید و بگوئید نص من دروغ است و یا ظهور خطاب دیگر مراد جدی نیست، مبادا دست از نص من بردارید، این خطاب مرتکز عقلاء است. ارتکاز عقلاء بر این است که بخاطر ظهور یک خطاب دست از نص خطاب دیگر بر نمی دارند، چون لازمه آن این است که بگویند خطاب نص دروغ است و صادر نشده است. این خلاف ارتکاز عقلاء است که بگویند این خطاب نص صادر نشده و دروغ است، اما اینکه آن ظهور مراد جدی نیست این خلاف مرتکز عقلاء نیست. این ارتکاز عقلائی که متکلمین در بین عقلاء طبق این ارتکاز عقلائی مشی می کنند این یک قرینه حالیه متصله به هر خطابی است.

آنوقت خطاب یجب اکرام الهاشمی کار به خطاب اکرم العالم ندارد، بطور کلی می گوید یجب اکرام الهاشمی، وهر ظهوری که بخواهد منشأ بشود که نص مرا تکذیب کنید آن ظهور باید توجیه بشود وآن ظهور ظهور مراد جدی نیست.

بعد از اینکه علم اجمالی پیدا کردید به اینکه اکرام عالم و هاشمی هر دو واجب نیست، این مدلول التزامی صغری پیدا می کند. چطور؟ اگر بخواهید به ظهور اکرم العالم اخذ کنید یعنی بگوئید واجب است اکرام عالم، لازم عقلی وجوب اکرام عالم چیست؟ تکذیب خطاب یجب اکرام الهاشمی است. چون لازم مراد جدی بودن این ظهور اکرم العالم یعنی لازم وجوب اکرام عالم این است که پس اکرام هاشمی واجب نباشد دیگر، چون لایجب اکرامهما معا، واین یعنی تکذیب نص یجب اکرام الهاشمی. و خطاب یجب اکرام الهاشمی یک مدلول التزامی کلی داشت که کلما لزم من العمل بظهور خطاب الآخر تکذیب نص من، این خلاف مرتکز عقلاء است که آن ظهور مراد جدی مولا باشد که مآلش به تکذیب این نص یجب اکرام الهاشمی است. بله اگر علم اجمالی نداشتیم به عدم وجوب اکرام کلیهما، صغری پیدا نمی کرد این مدلول التزامی. ولی بعد از علم اجمالی به عدم وجوب اکرام کلیهما آن مدلول التزامی صغرایش محقق شد نه اینکه بعد از این علم اجمالی ظهور جدیدی در خطاب یجب اکرام الهاشمی شکل گرفت. نخیر، ظهور از اول شکل گرفته بود، صغرای این ظهور بعد از این علم اجمالی محقق شد. واین نکته قابل قبولی است.

سؤال وجواب: خطاب یجب اکرام الهاشمی نص به لحاظ مدلول است اما قطع به صدور و به جهت صدور که نداریم. و الا اگر قطعی الصدور و قطعی الجهة وقطعی الدلالة هست که شک نمی کنیم در حکم واقعی. فرض این است که یجب اکرام الهاشمی قطعی الصدور نیست یا قطعی الجهة نیست، ولذا اینجا مرحوم نائینی فرمود عرف جمع نمی کند بین خطاب یجب اکرام الهاشمی با اکرم العالم فیتعارضان و یتساقطان. ما می گوئیم نخیر این درست نیست.

اما اینکه مرحوم نائینی طبق موازینی که ارائه دادند فرمودن ضابط جمع عرفی این است که فرض کنیم این دو خطاب منفصل صدرا فی مجلس واحد. اگر عرف تنافی ندید بین این دو وظهورشان با هم مشکل نداشت این معنایش این است که این دو جمع عرفی دارند. بعد بفرماید که اکرم العالم و یجب اکرام الهاشمی در مجلس واحد هم صادر بشوند علم اجمالی خارجی به اینکه هر دو واجب الاکرام نیستند که تأثیری ندارد در ظهور این دو. پس مجلس واحد هم باشد فرقی نمی کند. ضابط جمع عرفی اینجا منطبق نیست.

اقول: اولا: جناب محقق نائینی! ما این ضابط شما را قبول نداریم. ولو بزرگانی از شاگردان شما مثل مرحوم آقای خوئی ویا مرحوم آقای تبریزی که شاگرد شاگرد شما بودد و یا مرحوم آقای صدر اینها اصل مسلّم گرفته اند. نه، بارها عرض کرده ایم ممکن است یک خطابی اگر فرض بشود در مجلس واحد صادر شده عرف بین اینها تنافی ببیند. إناء وقع فیه الخمر، یک خطاب می گوید اغسله سبع مرات، یک خطاب می گوید اغسله ثلاث مرات، عرف تنافی می بیند در مجلس واحد. اما اگر در دو مجلس باشد تنافی نمی بیند. یک جا بگوید ثلاث مرات، ویک جای دیگر بگوید اغسله سبع مرات. می گوید لابد آن برای تنظیف بیشتر گفته شده است. اما در مجلس واحد بگوئیم اغسله ثلاث مرات اغسله سبع مرات. می گوید جناب مولا ما که نفهمیدیم شما چه می گوئید. فرض اینکه دو خطاب منفصل در مجلس واحد صادر شده اند بعد ببینیم عرف اگر تنافی بین این دو ظهور دید پس جمع عرفی ندارند و اگر تنافی ندید در ظهور این دو خطاب در فرض اتصال پس جمع عرفی دارند، نه این ضابط را ما قبول نداریم.

ثانیا: شکا فرض کنید که آن علم اجمالی هم ظهور است که بشود متصل. یعنی در آن واحد بگوید اکرم العالم و یجب اکرام الهاشمی ولایجب اکرامهما معا. آن هم در کنارش باشد. و الا علم اجمالی از خارج که متصل نمی شود به خطاب. مخاطب علم اجمالی از خارج دارد، اینکه قرینه متصله نمی شود. قرینه را متصله فرض کن، یا اگر قرینه لبیه است واضح باشد عدم وجوب اکرمهما معا، یا قرینه لفظیه باشد، خود مولا بگوید و لایجب اکرامهما معا، انصاف این است که اگر مولا اینجوری بگوید که: اکرم العالم و یجب اکرام الهاشمی ولایجب اکرامهما معا آیا کسی تردید می کند در حمل اکرم العالم بر استحباب؟

پس این فرمایش مرحوم نائینی ره تمام نیست.

و من هنا علم که اگر عام و خاص هم فرض کنیم باز همین بیان ما می آید. مثلا یک عامی داریم که من افطر فی نهار شهر رمضان فلیصم ستین یوما. و راجع به غنی داریم که من افطر فی نهار شهر رمضان یجب علیه أن یتصدق علی ستین مسکین. خب این موضوعش اخص است و هو الرجل الغنی. و ما از خارج بدانیم که رجل غنی هم مثل رجل فقیر دو کفاره بر او واجب نیست، هم صوم ستین یوما و هم اطعهام ستین مسکینا معا واجب نیست. خب تخصیص می زنیم خطاب را، می گوئیم من افطر یجب علیه صوم ستین یوما الا الغنی فأنه یجب علیه اطعام ستین مسکینا، چرا؟ برای اینکه یجب اطعام ستین مسکینا اظهر است در وجوب. و چون از خارج می دانیم که هم صوم و هم اطعام معا واجب نیست مدلول التزامی اش این می شود که فلایجب أن یصوم ستین یوما.

سؤال: خب اینجا مطلق ومقید هستند احراز وحدت حکم کردیم؟ جواب: خب وحدت حکم را احراز کردیم تعارض می کنند در مورد غنی، این خطاب می گوید یجب أن یطعم ستین مسکینا، اطلاق من افطر یجب أن یصوم ستین مسکینا اطلاق او می گوید این غنی هم یجب أن یصوم ستین یوما، وما از خارج می دانیم که هر دو واجب نیست. اما فرض این است که اگر کلام مرحوم نائینی را بگوئیم راجع به غنی این خطاب می گوید یجب أن یطعم ستین مسکینا، اطلاق من افطر یجب أن یصوم ستین یوما اطلاق او می گوید این غنی هم یجب أن یصوم ستین یوما، وما از خارج می دانیم بر این غنی هر دو واجب نیست. پس لازمه یجب أن یطعم ستین مسکینا این است که فلایجب أن یصوم ستین یوما، می شود مخصص آن عموم من افطر یجب علیه أن یصوم ستین یوما.

سؤال وجواب: بله اگر متعلق مطلق ومقید باشد که به نحو بدلی باشند، یکی می گفت من افطر یعتق رقبة و یکی می گفت من افطر یعتق رقبة مؤمنة، آنجا گفته می شد که حمل می کنیم یعتق رقبة را بر رقبه مؤمنه. اما اینجا که متعلق دو تا است یکی صوم است یک اطعام، موضوع یجب علیه الصوم مطلق مکلف است و موضوع یجب الاطعام مکلف غنی است. و اگر از خارج ما علم نداشتیم به عدم وجود هر دو کفاره، می گفتیم غنی باید هم شصت روز روزه بگیرد و هم شصت فقیر را اطعام کند. ولی از خارج فهمیدیم هر دو واجب نیست، شد تعارض بالعرض. طبق بیان ما این خاصی که با عام تعارض بالذات نداشت تعارض بالعرض پیدا کرد تخصیص می زند آن عام را.

مرحوم استاد یک موردی را جمع عرفی می کردند ما او را قبول نداریم. کجا؟ می فرمودند اگر یک خطاب جزئیت یا شرطیت بگوید مثلا وضوء در نماز واجب است، یک خطاب دیگر بگوید طهارت از خبث در نماز واجب است، و من مکلف متمکن نباشم از جمع بین وضوء وطهارت از خبث. چرا؟ برای اینکه آب به اندازه کافی ندارم، بدنم نجس و خودم هم محدث، بخواهم وضوء بگیرم بدنم نجس می ماند، بخواهم بدنم را تطهیر کنم دیگر نمی توانم وضوء بگیرم باید تیمم کنم. آنجا مرحوم استاد می فرمود خطاب توضأ لصلاتک یا خطاب طهّر جسدک للصلاة جمع عرفی دارد و هو الحمل علی التخییر. چون علم داریم از خارج که هر دو واجب نیست، چون اگر هر دو واجب باشند که تکلیف به غیر مقدور است. ایشان می فرمودند پس خطاب توضأ لصلاتک وخطاب طهّر جسدک للصلاة دو تا امر هستند که می دانیم هر دو واجب تعیینی نیستند، عرف حمل می کند بر تخییر.

اقول: ما این را قبول نداریم. چرا؟ نه بخاطر اینکه تعارض در اینجا بالعرض است. بله تعارض بالعرض است چون از خارج فهمیدیم که در این حال تکلیف به نماز ساقط نیست، والا اگر این را از خارج نمی فهمیدیم می گفتیم خب من نمی توانم نماز واجد شرائط بخوانم، نمی توانم هم وضوء بگیرم و هم تطهیر خبث بکنم تکلیف ساقط است. چون از خارج فهمیدیم که تکلیف ساقط نیست الصلاة لاتسقط بحال، این منشأ شد تعارض بکند توضأ لصلاتک با طهّر جسدک للصلاة. و الا اگر از خارج من این را نمی دانستم می گفتم نماز دو تا شرط دارد من نمی توانم هر دو شرطش را بیاورم لایکلف الله نفسا الا وسعها. تعارض بالعرض هست اما من به این خاطر نمی گویم این دو جمع عرفی ندارند. بلکه از این جهت که اصلا حمل بر تخییر در عامین من وجه عرفی نیست. اگر دو خطاب عامین من وجه بودند إذا رأیت هاشمیا فأکرمه، إذا رأیت عالما فأکرمه، خب در مورد جائی که هر دو را می بینم ولی نمی توانم هر دو را اکرام کنم، خب اینجا مورد اجتماع است دیگر. تعارض به عموم من وجه است. ما عرضمان این است که در عامین من وجه حمل بر تخییر نیست، حمل بر تخییر جائی است که عامین من وجه نباشد. مثل من افطر یصوم ستین یوما، من افطر یطعم ستین مسکینا. اینجا عامین من وجه نیستند، موضوع من افطر است. وما چون می دانیم هر دو واجب نیست حمل بر تخییر می کنیم. اما اگر نسبت عموم من وجه شد، اینجا ولو تعارض باشد ما دلیل نداریم حمل بر تخییر را کما بیناه فی محله.

انشاء الله روز دوشنیه توضیح مختصری راجع به این بدهم و بعد آخرین مطلب را هم راجع به تعارض غیر مستقر عرض می کنیم. والحمد لله رب العالمین.